

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرشید واحدیان
۱۳ می ۲۰۲۲

«کنگره آزادی فرهنگی» و چپ دروغین



با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، کنگره ایالات متحده برای تضعیف نیروهای چپ که در احزاب سوسیالیست و کمونیست تشکل یافته بودند و تأثیر عمیقی بر اتحادیه‌های کارگری داشتند، کمیته فعالیت‌های ضد امریکائی را تشکیل داد. این کمیته به رهبری سناتور جوزف مک‌کارتی در حقیقت محکمه تفتیش عقایدی بود برای تعقیب و مجازات هنرمندان و نویسندگان چپ و فعالان کارگری. این کمیته با همکاری نزدیک جی. ادگار هور، رئیس وقت اف‌بی‌آی و عوامل او، صدها نفر را به اتهام داشتن تمایلات کمونیستی و جاسوسی برای شوروی به زندان انداخت و با انتشار لیست‌های سیاه برای سال‌ها آنها را از اشتغال به حرفه‌شان محروم کرد.

در طی سال‌های دهه ۱۹۵۰ غیرواقعی بودن بسیاری از اتهام‌های این کمیته بر ملا شد و بالاخره تندروری‌های سناتور مک‌کارتی و افشای مواردی از انحراف اخلاقی و اعمال نفوذهای غیرقانونی‌اش، موجب محکومیت او در سنای امریکا شد. با وجود تمام این سرکوب‌ها و ایجاد محیط رعب و وحشت چپ‌ستیزی، میزان اقبال جامعه به سوی احزاب چپ و به‌خصوص حزب کمونیست امریکا بیشتر شد. در همین زمان تبعیض نژادی و جنایت‌های گروه‌های تندرو سفید، علیه سیاهان به خصوص در جنوب امریکا موجب شد که اعتبار امریکا به عنوان یکی از متفقین ضد فاشیسم هیتلری خدشه‌دار شود. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۵۵ نوجوانی سیاه پوست به نام امت تیل ۱ که به همراه خانواده‌اش از شیگاگو به جنوب سفر کرده بود، به اتهام واهی سوت زدن برای زنی سفیدپوست، به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید. شوهر و برادر ناتنی زن جوان امت را از خانه دزدیده و پس از در آوردن چشم‌هایش، او را به قتل رساندند. مادر امت تیل پیش از دفن او عکس بدن مثله شده‌اش را به مطبوعات داد. این عکس به عنوان نمونه‌ای از فجایع جریان نژادپرستی در ایالات

متحده، از سوی تمام کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست کشورهای جهان منتشر گردید. بعد از این وقایع، جناحی از هیأت حاکمه آمریکا تصمیم گرفت که با فاصله گرفتن از تندروی‌های دوران مک‌کارتیسم، در تلاش برای ترمیم چهره آمریکا در جهان، فعالیت‌های ضدکمونیستی دوران جنگ سرد را عمدتاً در قالب عملیات سری و هوشمندانه‌تر سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) متمرکز کند. به شهادت وب‌سایت سازمان سیا، یکی از موفق‌ترین پروژه‌های آن سازمان برای دستیابی به این هدف به وجود آوردن «کنگره آزادی فرهنگی»^۲ بود. هدف علنی این پروژه تضعیف نفوذ اتحاد شوروی و به انحراف کشاندن هنرمندان و روشنفکران چپ‌گرا اعلام شده بود.

پیشینه کنگره آزادی فرهنگی

درست قبل از مرگ تروتسکی مناقشه بزرگی در میان پیروانش در گرفت. علت اصلی این اختلاف، امضای قرارداد عدم تجاوز میان اتحاد شوروی و المان هیتلری (بیمان مولوتف ریبنترپ) در سال ۱۹۳۹ بود. اتحاد شوروی که تهاجم نازی‌ها را پیش‌بینی می‌کرد با یک یک کشورهای غربی تماس گرفت و کوشید تا اتحادی را با آنها علیه نازیسم شکل دهد، اما هیچ کدام از آنها زیر بار چنین اتحادی نرفتند. در نتیجه به ناچار با المان نازی قرارداد عدم تجاوزی را به امضاء رساند. مطابق این قرارداد، خطی در میانه اروپا کشیده شد و دو طرف تعهد کردند که از این خط حائل عبور نکنند. هدف اتحاد شوروی که تهاجم نازی‌ها را حتمی می‌دانست، آن بود که با بستن قرارداد برای ایجاد آمادگی رویارویی آینده، زمان بخرد. بعد از این قرارداد، تبلیغات ضد کمونیستی در رسانه‌های آمریکا سخت بالا گرفت، مجله تایمز، حزب کمونیست آمریکا را حزب «کمونازی» لقب داد. جناح راست هیأت حاکمه ایالات متحده که از نزدیکی حزب کمونیست آمریکا به دولت روزولت بسیار آزاده بود، با تمام نیرو به این تبلیغات دامن می‌زد.

تروتسکی با وجود دشمنی با خط مشی سیاسی دولت شوروی در آن زمان، اضطراب این دولت را در خطر حمله قریب‌الوقوع حمله نازی‌ها و لزوم به تأخیر انداختن آن را درک می‌کرد، اما معتقد بود که دولت شوروی با استفاده از روش‌های غیراصولی، در میزان نزدیکی به المان نازی افراط کرده است. اما سه تن از پیروان تروتسکی به نام ماکس شکتمن، مارتین ای بورن، و جیمز برنهام، از گروهی مشهور به «روشنفکران نیویورکی» که طرفداران زیادی در میان روشنفکران طبقه متوسط داشتند، خلاف تروتسکی پس از آن قرارداد اعلام کردند که دیگر اتحاد شوروی را یک دولت سوسیالیستی به حساب نمی‌آورند. برخی از آنها، آن دولت را یک بوروکراسی جمع‌گرا و برخی دیگر سرمایه‌داری دولتی قلمداد کردند. اما همه آنها بر یک مطلب توافق داشتند و آن این که، اتحاد شوروی به دلیل امضای قرارداد عدم تجاوز، دیگر کشوری سوسیالیستی نیست.

تروتسکی بر سر این مطلب با هوادارانش وارد مباحثه شدیدی شد و کتاب «در دفاع از مارکسیسم» را پیرامون این بحث نوشت. حزب کارگران سوسیالیست (حزبی با تمایلات تروتسکیستی) با انتشار کتاب «مبارزه برای حزبی پرولتاریائی» و همچنین نوشته‌های رهبر این حزب جیمز کائون و نوشته‌های خود تروتسکی، همگی بر این ارزیابی توافق داشتند، که گروه «روشنفکران نیویورکی» به دلیل موقعیت طبقاتی خود به چنین برداشتی رسیده اند. آنها همه، روشنفکرانی از طبقه متوسط مرفه بودند که اغلب در دانشگاه شاغل بوده و تمایلی به هم جبهه شدن با طبقه کارگر و مبارزه با امپریالیسم در کنار آن نداشتند. آنها سرانجام به وسط ماندگی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم رسیده و خود را خط سوم تروتسکیست‌ها نامیدند. یکی از رهبران این خط، اورین کریستول نام داشت.

مطابق سوگنامه‌ای که نیویورک تایمز بعد از مرگ کریستول انتشار داد، وی قبل از آن که در جنگ جهانی دوم به خدمت ارتش درآید، سوسیالیست و تروتسکیست بود و از مردم و طبقه کارگر آمریکا سخن می‌گفت، اما بعد از آشنائی

با بعضی از همین مردم در ارتش به این نتیجه رسید: «من با این توده مردم نمی‌توانم سوسیالیسم را بسازم، این مردم سوسیالیسم را غصب می‌کنند و آن را به دکانی برای منافع خود تبدیل خواهند کرد.» مطابق این نوشته نیویورک تایمز، هم‌نشینی او با افرادی از طبقه کارگر امریکا در ارتش، او را قانع ساخت که از سوسیالیسم روی بگرداند. اما نکته قابل توجه در همان سوگ نامه، اشاره به این مطلب است که او در دوران جنگ جهانی از سوسیالیسم روی گرداند. در حالی که می‌دانیم او پس از پایان جنگ، هنوز در این جمع روشنفکران نیویورکی حضور داشت و برای نشریات سوسیالیستی مطلب می‌نوشت.

کریستول خود در مصاحبه‌ای سیر فکری‌اش را چنین ترسیم کرد: «از وقتی که به یاد می‌آورم، طرفدار شاخه نوری هر عقیده‌ای بوده‌ام: نئومارکسیست، نئوتروتسکیست، نئولیبرال، نومحافظه کار (نئو کنسرواتیو)، و در عقاید مذهبی هم - حتی زمانی که نئومارکسیست یا نئوتروتسکیست بودم- همیشه یک نئوارتدوکس باقی ماندم...»^۳

در سال ۱۹۴۹، یک رویداد پراهمیت و شگفت‌انگیز دیگری نیز رخ داد و آن تشکیل کنفرانس صلح والدورف به همت اتحاد شوروی در نیویورک بود. در این کنفرانس شخصیت‌های معروفی چون آلبرت اینشتین، دیمیتری شوستاکوویچ، آرون کولند؛ و بسیاری نویسندگان و دانشمندان معروفی چون رابرت اوپنهایمر شرکت داشتند. پیام کنفرانس روشن بود: اثبات حقانیت اتحاد شوروی و محکومیت امپریالیسم امریکا. اهمیت ویژه تشکیل این کنفرانس موقعیت زمانی برگزاری آن بود. این کنفرانس در اوج مکه‌کارتیسم برگزار شد، زمانی که هرگونه فعالیت کمونیستی در امریکا ممنوع شده، و همه اعضای کمیته ملی حزب کمونیست امریکا در بند زندان فدرال بودند.

در طول برگزاری کنفرانس صلح والدورف، اروین کریستول و یارانش با تظاهرات بیرون محل کنفرانس، شرکت‌کنندگان را به نوکری ستالین متهم می‌کردند.

اقبال این جمع بزرگ از روشنفکران، هنرمندان و دانشمندان در حمایت از اتحاد شوروی، سازمان مرکزی اطلاعات امریکا (سیا) را سخت نگران کرد و ستراتیژیست‌های این سازمان را به فکر چاره‌جویی انداخت.

سازمان سیا دریافت که برای تضعیف روشنفکران چپ، چه در امریکا و چه در اروپا، یا برای مبارزه با اتحادیه‌های مخالف ناتو در اروپا، نیاز به یافتن (یا ابداع) یک چپ ساختگی دارد تا به مبارزه ایدئولوژیک با چپ اصیل بپردازد. بخش ویژه‌ای از سازمان مأمور شد که نمایندگان دست راستی کنگره امریکا را در مورد این فعالیت‌ها «توجیه» نمایند. وظیفه این چپ جعلی (یا به اصطلاح «چپ دموکراتیک») از اساس مبارزه با چپ واقعی و تأمین پوششی ایدئولوژیک برای پنهان داشتن ماهیت سلطه‌جویانه ایالات متحده در اروپا بود. در هیچ نقطه‌ای چپ «دموکراتیک» مخالفتی با سیاست‌های ستراتیژیک و منافع ایالات متحده نشان نداد، وظیفه آنها نه اعلام خواست و یا طرح پرسش، بلکه خدمت به امپراتوری زیر شعار «دفاع از ارزش‌های دموکراتیک غربی» بود.

بدین سان «کنگروه آزادی فرهنگی» با الهام از پیشنهاد آرتور کوستلر، کمونیست پشیمان، در ۱۹۵۰ بنیاد گذاشته شد. سازمان سیا اروین کریستول را به رهبری این کنگره برگزید. این سازمان در دو بُعد داخل ایالات متحده و در سطح بین‌المللی فعالیت داشت. در امریکا شروع این پروژه با انتشار مجدد مجله پارتیزان ریویو با هیأت تحریر جدید هم‌زمان شد. انتشار این مجله از سال ۱۹۳۰ از طرف گروهی متمایل به حزب کمونیست امریکا، در اثر اختلافات هیأت تحریر آن با حزب کمونیست متوقف شده بود. مجله در شروع انتشار دوباره‌اش در ۱۹۳۷ موضعی خصمانه نسبت به سیاست‌های ستالین در اتحاد شوروی در پیش گرفت. این مجله در سال‌های دهه ۱۹۵۰ با موضعی کاملاً جانبدارانه نسبت به سیاست خارجی امریکا، به ارگان جبهه‌ای متشکل از روشنفکرانی بشدت ضد کمونیست و ضد اتحاد شوروی، تبدیل شد.

سیدنی هوک اهل نیویورک، که استاد دانشگاه و از طرفداران تروتسکی بود، به مدیریت مجله پارتیزان ریویو برگزیده شد. برنامه مخفیانه سازمان سیا، تأمین مالی و کمک به انتشار هرچه بیشتر این گونه مجلات بود. در این مجله آثاری از روشنفکران و هنرمندانی چون سوزان سونتگ، ایروینگ هوو، ایساک دویچر، نوام چامسکی، جورج اورول و دیگران به چاپ می‌رسید. هدف، پرورش و ترویج عقاید روشنفکران و چپ‌گراهایی بود که با ظاهر انتقاد از سرمایه‌داری غربی، با هرچه که در صحنه جهانی این نظام را زیر سؤال می‌برد، بشدت مخالف نمایند. وبسایت سازمان سیا در ستایش از «کنگره آزادی فرهنگی» چنین می‌نویسد: «هسته‌ای از کارمندان پر انرژی و با نفوذ که آماده بودند در صورت لزوم برای به نبرد فراخواندن کمونیست‌ها با قواعد بازی خودشان، ایده‌های نامتعارف و شخصیت‌های بحث‌انگیز را ترویج نمایند.»

سازمان سیا از طریق «کنگره آزادی فرهنگی» به‌طور محرمانه از آثار جکسون پولاک حمایت مالی می‌کرد. حمایت از نقاشی‌های مدرن و آبستره او به عنوان تحسین از آزادی غربی و در مخالفت با هنر به اصطلاح «تبلیغاتی» اتحاد شوروی بود که در آن هنرمند پیامی سیاسی را منتقل می‌کرد. در میان دانشگاهیان، مکتب فرانکفورت و به اصطلاح «نئومارکسیسم» با کمک سازمان‌های اطلاعاتی امریکا مخفیانه تبلیغ می‌شد. هربرت مارکوزه که به استخدام وزارت کشور امریکا درآمده و در خدمت سازمان‌های اطلاعاتی امریکا بود، به عنوان سخنگوی دانشگاهی چپ جدید برگزیده شد.

تلاش‌ها در جهت تصویر «ستالینسم» و احزاب طرفدار اتحاد شوروی به عنوان مستبدینی بی‌خبر از اوضاع جامعه، شدت می‌گرفت. از سیدنی هوک نقل شده است که: «صد میلیون دالر و هزار نفر آدم متعهد به من بدهید، تضمین می‌کنم چنان موجی از ناآرامی دموکراتیک در میان توده‌ها و حتی در میان ارتش امپراتوری سنالین به وجود بیاورم، که برای سال‌ها او را گرفتار کند. من چنین افرادی را می‌توانم بیابم.»

دامنه کوشش برای مهار روشنفکران انقلابی و جدا کردن آنها از جنبش‌های انقلابی در سرتاسر جهان، فراتر از حد دانشگاهیان و چپ‌گرایان بود. همانند امپراتوری رم که برای کنترل اتباع خود از اقصی نقاط امپراتوری، خدایان و کیش‌های غریب به مردم عرضه می‌کرد، سازمان‌های اطلاعاتی امریکا نیز به اشاعه عقاید فرقه‌های باستانی آسیا پرداختند.

رئیس وقت سازمان سیا جان فاستر دالس نوشت: «مذاهب شرقی ریشه‌هایی بسیار عمیق دارند و از ارزش‌هایی والا برخوردارند، اعتقادات روحانی آنها با کمونیسم، بی‌خدایی و مادی‌گرایی آشتی‌ناپذیر است. بدین لحاظ، میان ما و آنها ارتباطی قوی وجود دارد، وظیفه ما یافتن این مذاهب و اشاعه آنها است.» سازمان سیا دستورات دالس را به کار بست و برخی از ابتدائی‌ترین کیش‌های آسیائی برای انتشار در میان روشنفکران، به امریکا صادر شد. از این میان می‌توان به تبلیغاتی که برای دالائی لاما رهبر ارتجاعی بودائیان تبت در میان روشنفکران امریکائی صورت می‌گیرد، اشاره کرد.

در اروپا مجله انکانتر ۴ که مرکز در لندن بود با اهداف و نقطه نظراتی مشابه پارتیزان ریویو، نخستین شماره‌اش را در سال ۱۹۵۲ منتشر کرد. مجله‌های دیگری چون پرمو در فرانسه، تمپو پرزانتته در ایتالیا، برمونات در المان، کوادرُنوس به زبان اسپانیائی، و مجله‌های مشابهی در هندوستان، استرالیا و حتی در اوگاندا با کمک مالی «کنگره آزادی فرهنگی» شروع به انتشار کردند که اهدافی مشابه با مجله انکانتر را در کشورهای مختلف دنبال می‌کردند.

این انتشارات ضد کمونیستی در اروپا از کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم سیا برخوردار بودند. در میان روشنفکرانی که توسط سازمان ترویج شده و پول دریافت می‌کردند، می‌توان از هانا آرنه، ایزابا برلین، استفن اسپندر، ملوین لاسکی در

اروپا نام برد. تمایل سازمان سیا به خصوص در ترویج عقاید «چپ دموکرات» و چپ‌های سابق هم چون ایگناتسیو سیلونه، جورج اورول، استفن اسپندر، آرتور کوستلر، ریموند آرون، آنتونی کراسلند و مایکل جوسلسون بود.^۵ سیا با گرد آوردن جماعتی از انواع چپ‌نماهای «ضد ستالینیست» و دست راستی به دور یکدیگر، نوعی پیمان ناتو را در عرصه فرهنگی سازمان داده بود. این گروه با صراحت تمام از ارزش‌های فرهنگی و سیاسی غربی حمایت می‌کردند، «خود کامگی ستالینی» را مورد حمله قرار می‌دادند و به آرامی از کنار نژادپرستی در ایالات متحده و سیاست‌های امپریالیستی آن می‌گذشتند. به ندرت انتقادی حاشیه‌ئی از جامعه مصرف‌زده آمریکا در این مجلات یارانه‌ئی سیا دیده می‌شد.

آنچه در مورد این جمع حقوق‌بگیر سیا بسیار ناخوشایند بود، نه جهت‌گیری سیاسی آنها، بلکه تظاهرشان به حقیقت‌جوئی بی‌طرفانه، انسان‌گرایی بت‌شکنانه و آزادگی روشنفکرانه بود. آنان خود را هنرمندانی دلباخته «هنر برای هنر» معرفی می‌کردند که در رویارویی با «جماعت فاسد» و به اصطلاح «متعهد» و «تبلیغات‌چی» دستگاه ستالینیست‌ها قرار داشتند.

یکی از عمده راه‌های نفوذ سازمان سیا و تأثیرگذاری آن بر بسیاری از مؤسسات فرهنگی، استفاده پوششی از سازمان‌ها و گروه‌های نیکوکاری چون بنیاد فورد و راکفلر است. بعضی از روشنفکران مستقیماً حقوق‌بگیر این مؤسسات هستند و بسیاری دیگر آگاهانه درگیر به اصطلاح «پروژه»‌های خود سازمان می‌شدند. تعدادی از این روشنفکران که زمانی در دایره نفوذ سازمان بودند، بعد از آن که در اواخر سال‌های ۱۹۶۰ اسامی آنها توسط حامیان مالی‌شان افشاء شد، مدعی شدند که از ارتباط خود با این سازمان‌ها بی‌خبر بوده‌اند.

فرانسیس سندرز در کتاب خود «چه کسی مزد شیپورچی را می‌پرداخت»^۶ به تفصیل راجع به کمک‌های سیا به این افراد سخن می‌گوید. به اعتقاد او، مشکل بتوان ادعاهای این افراد در مورد بی‌اطلاعی از پیوندشان با سازمان سیا را پذیرفت. آنها چگونه می‌توانستند در تمام آن دوران در گردهمایی‌های متعدد کنگره، دار زدن گروه بی‌شمار سیاهان در جنوب آمریکا، تجاوزات امپریالیستی آمریکا در گواتمالا، ایران، یونان و کوریا را که منجر به کشتار میلیون‌ها انسان شد، بدون هیچ گونه انتقادی نادیده بگیرند؟ چگونه حمایت وقیحانه‌ای که از هر جنایت امپریالیسم در دوران آنها در نشریات‌شان می‌شد، می‌توانست از دید آنها پنهان مانده باشد؟ تنها وقتی که مخالفت با جنگ ویتنام در اروپا و آمریکا شکل توده‌ئی گرفت و پرده از اقدام‌های سازمان سیا برداشته شد، بسیاری از روشنفکرانی که توسط آن سازمان تغذیه شده و به شهرت رسیده بودند، به انتقاد از سیاست خارجی آمریکا پرداختند و تغییر چهره دادند. به طور مثال استفن اسپندر پس از آن که عمری از سازمان سیا حقوق دریافت کرد، مثل تعدادی دیگر از ویراستاران مجله پارتیزان، به منتقد سیاست آمریکا در ویتنام تبدیل شد. وقتی که این چپ‌نماها در نیویورک، لندن و پاریس «منظواهرانه» از بهره‌برداری سازمان سیا از خودشان ابراز خشم کردند، آن سازمان هم شروع به تلافی‌جوئی کرد.

تام بریدن^۷، که مدیریت شاخه سازمان‌های بین‌المللی سیا را به عهده داشت، با ذکر دقیق جزئیات، نشان داد که چگونه همه این چپ‌نماها از محل دریافت حقوق و مقرری‌های خود با خبر بوده‌اند. به قول بریدن، فعالیت‌های این روشنفکران ضد ستالینیست، که کورد منیر^۸ مقام افراطی سیا «ادیبان یاهوگو» می‌نامید، از طرف سیا تأمین مالی می‌شد. بریدن نوشت: «پول آنها از طریق سازمان پرداخت شده و مأمور ما سردبیر مجله انکانتز بود.» او در جایی دیگر می‌نویسد: «ما بر روی تمام سازمان‌های بین‌المللی در هر رشته‌ای کنترل و یا نفوذ داشتیم.»

فرانسیس سندرز ادعاهای افرادی چون هوک، کریستول و لاسکی را مبنی بر این که کمک‌هایی که از سازمان سیا و سازمان‌های وابسته گرفته‌اند، بدون هیچ گونه چشم‌داشتی بوده، رد کرده و می‌گوید: «از افراد و سازمان‌هایی که از سیا

یارانه دریافت می‌کردند، انتظار می‌رفت که در مبارزه‌های تبلیغاتی مشارکت نمایند.» به تعریف سازمان سیا مؤثرترین نحوه تبلیغات، آن بود که «سوژه با دلایل و منطق شخصی خود، در جهت مورد نظر شما [سیا] حرکت کند.» هرچند سازمان سیا گاه‌گاه به عناصر خود در این جماعت «چپ‌دموکرات» اجازه می‌داد که در مورد اصلاحات اجتماعی «اظهار فضل» نمایند، اما انتظار سیا از آنها بیشتر جدل‌های «ضد ستالینی» و انتقادات ادبی گزنده بر ضد مارکسیست‌های غربی و نویسندگان شوروی، بوده است که بیشترین کمک‌ها را دریافت و بیشترین انتشار را پیدا می‌کرد. برین این روند را «همگرایی» میان سازمان [سیا] و «چپ‌دموکرات» اروپائی علیه کمونیسم می‌خواند. همکاری میان «چپ‌دموکرات» و سازمان سیا در فرانسه برای شکستن اعتصابات، خبر چینی از کمونیست‌ها (توسط اورول و هوک)، مبارزه مخفی برای بدنام ساختن هنرمندان چپ‌گرا و مانع‌تراشی در برابر محبوبیت آنها (از جمله جلوگیری از اهدای جایزه نوبل به پابلو نرودا در ۱۹۶۴) مثال‌هایی از این فعالیت‌ها هستند.

در این میان عکس‌العمل آیزایا برلین در مقابل این افشاگری‌ها قابل توجه است. برلین از همان ابتداء یکی از نویسندگان اصلی انکانتر بود. وی با نیکولاس نابوکف، دبیر «کنگره آزادی فرهنگی» در پاریس دوستی نزدیک داشت. برلین با مایکل جوسلسون مأمور فرهنگی سازمان سیا در اروپا نیز آشنائی داشت. و این روابط درست به زمانی برمی‌گشت که سیاست سازمان سیا گردآوری روشنفکران مخالف سرمایه‌داری ولی ضد کمونیست در اروپا بود.

برلین بعد از آن که سال‌ها سعی در لاپوشانی کمک سازمان سیا به مجله انکانتر، با افشاگری‌های بسیاری از افراد که معتقد بودند مسئولین مجله منابع کمک مالی را از آنها پنهان کرده‌اند، سرانجام در نامه‌ای به مایکل ایگناتیف چنین اعلام نمود: «من کمترین اعتراضی به منابع امریکائی که به مجله کمک می‌کردند نداشتم – من طرفدار امریکا و ضد اتحاد شوروی بوده (و هستم) – حتی اگر منبع هم اعلام شده بود، به هیچ وجه برایم اهمیت نداشت... مسأله مهم برای من و همفکران من این بود که مجله‌ای به کرات دم از مستقل بودن می‌زد، آشکار شد که حقوق‌بگیر سازمان سری جاسوسی امریکا بوده است.» (دیوید کات: ایساک و آیزایا ص ۲۱۰) ۹

ریشه اصلی جنگ سرد فرهنگی را باید در مبارزه شدید طبقاتی در دوران بعد از جنگ یافت. سیا و ایالات متحده از طریق عوامل خود اروینگ براون و جی لاوستون (هر دو از کمونیست‌های سابق) در اتحادیه زرد فدراسیون کارگران امریکا ۱۰ میلیون‌ها دلار برای فروپاشاندن اتحادیه‌های مبارز، و شکستن اعتصاب‌ها در دیگر کشورها از طریق کمک به اتحادیه‌های سوسیال‌دموکرات صرف کردند. «کنگره برای آزادی فرهنگی» و چپ‌نماهایی که زیر علم آن سینه می‌زنند، نیز توسط همان عواملی از سازمان سیا تغذیه می‌شدند که گانگسترهای بندر ماری را برای شکستن اعتصاب کارکنان بندر در سال ۱۹۴۸، اجیر کرده بودند.

بیشترین توجه سازمان سیا به عنوان بازوی دولت امریکا در جنگ سرد فرهنگی بر اروپای بعد از جنگ دوم جهانی متمرکز بود که دو دهه جنگ سرمایه‌داری، بحران، و اشغال بعد از جنگ را از سر می‌گذارند. با بی‌اعتبار شدن راست سنتی در اروپا (به دلیل وابستگی‌هایش به فاشیست‌ها و ضعف سرمایه‌داری آن) اکثریت روشنفکران و اعضای اتحادیه‌های کارگری به تمایلات ضد سرمایه‌داری گرایش پیدا کرده و به خصوص منتقد دعوی استیلا جویانه ایالات متحده بودند. برای مبارزه با این تمایل به کمونیسم و مقابله با رشد احزاب کمونیستی در اروپای غربی (به خصوص در فرانسه و ایتالیا) سیا یک برنامه دو لایه‌ای ابداع نمود. در یک لایه، از ترویج آثار نویسندگان اروپائی معینی به عنوان بخشی آشکار از «برنامه مبارزه با کمونیسم» پشتیبانی می‌شد. معیارهای پذیرش برای «متون مناسب» شامل هر کتابی بود که «منتقد سیاست خارجی اتحاد شوروی و کمونیسم به عنوان شکلی از حکومت باشد که به صورتی عینی و افغان‌کننده‌ای نوشته شده باشد.» سازمان به خصوص مشتاق چاپ آثار کمونیست‌های سابق و پشیمانی چون سیلونه،

کوستلر و ژید بود. سازمان با ولخرجی، کنفرانس‌هایی از نویسندگان ضد کمونیست را در پاریس، برلین و بلاژیو (شهر کنار دریاچه کومو در ایتالیا) بر پا کرد. در این کنفرانس‌ها دانشمندان و فیلسوفان «واقع‌بین» علوم اجتماعی چون آیزیا برلین، دانیل بل، ملوین لاسکی، چسلاو میلوش به ستایش از ارزش‌های خود (و فضایل آزادی‌های غربی و استقلال روشنفکران، آن هم در چارچوب ضدکمونیستی و طرفداری از واشنگتن که توسط حامیان مالی آنها تعیین می‌شد) می‌پرداختند. هیچ کدام از این روشنفکران چپ‌نما، جرأت نشان دادن کوچکترین تردید و یا طرح پرسشی را در مورد حمایت ایالات متحده از کشتارهای جمعی مردم در اندونزی و الجزایر، شکار روشنفکران چپ در آمریکا و یا اعدام سیاه‌پوستان توسط گروه‌های شبه نظامی کوکلوکس کلان، در ایالات جنوبی آمریکا نداشتند. زیرا به قول سیدنی هوک و ملوین لاسکی، که مشتاقانه به دنبال جلب کمک برای نشریات ورشکسته‌شان بودند، طرح چنین سؤال‌هایی تنها به معنای «آلت دست کمونیست‌ها شدن» بود. بسیاری از این به اصطلاح نشریات وزین ادبی و سیاسی اگر یارانه‌های سازمان سیا را نداشتند که هزاران جلد آنها را بخرد و مجانی توزیع نماید، از انتشار باز می‌ماندند.

لایه دوم مبارزه فرهنگی که در آن سیا بسیار ظریف‌تر عمل می‌کرد، ترویج ارکسترهای سمفونیک، نمایشگاه‌های هنری، باله، گروه‌های تئاتری، برگزاری کنسرت‌های هنرمندان سرشناس موسیقی و خوانندگان اپرا با هدف آشکار خنثی نمودن احساسات ضد امپریالیستی در اروپا و ایجاد علاقه به فرهنگ و حکومت آمریکا بود. اندیشه اصلی پشت این سیاست، ترویج فرهنگ ایالات متحده برای اعمال سلطه فرهنگی در جهت حمایت از امپراتوری نظامی اقتصادی آمریکا بود. سازمان سیا به خصوص علاقه داشت که خوانندگان، نویسندگان و هنرمندان سیاه‌پوست موسیقی جاز (چون ماریون آندرسون و یا لوئی آرمسترانگ) را، به منظور خنثی کردن احساسات خصمانه اروپایی‌ها نسبت به سیاست‌های نژادپرستانه داخلی واشنگتن به اروپا بفرستد. اما اگر روشنفکران سیاه‌پوست، سناریوی هنری پیش‌بینی شده توسط سازمان را اجراء نکرده و به سوی انتقاد صریح می‌رفتند، براحتی از لیست حذف می‌شدند، مشابه آنچه که بر سر ریچارد رایت آمد.

یکی از جنبه‌های بسیار مهم فعالیت‌های سیا و متحدینش، ریختن پول‌های بی‌حد و حصر در موزه هنر مدرن نیویورک ۱۱ برای ترویج نقاشی‌ها و آثار اکسپرسیونیستی انتزاعی (آبستره)، به عنوان پادزهری در مقابله با هنر با محتوای اجتماعی بود. سازمان سیا با حمایت از این نوع هنر، در پی القای ایدئولوژی «ضد کمونیسم»، و مکتب کسب و کار آزاد و بی‌قید و بند بود. هنر غیر تجسمی ۱۲ و از نظر سیاسی گنگ، دقیقاً آنتی‌تزی برای واقع‌نگری جامعه‌گرایانه (رنالیسم سوسیالیستی) بود. برای ترویج این نوع هنر، سازمان سیا با مخالفت نمایندگان قانون‌گذار دست راستی بی‌خبر روبه‌رو بود. سازمان این نوع هنر را تجسم واقعی عزم ملی می‌دید، اما برای احتراز از حملات جناح راست، به بخش خصوصی (یعنی موزه هنرهای مدرن و یکی از بنیان‌گذارانش، نلسون راکفلر، که از نقاشی آبستره با عنوان «نقاشی تجارت آزاد» یاد می‌کرد) روی نمود. بسیاری از مدیران موزه هنرهای مدرن که روابط طولانی با سازمان داشتند، با جان و دل در ترویج هنر آبستره، به عنوان سلاحی در جنگ سرد فرهنگی، تلاش می‌کردند. جکسون پولاک نقاش آبستره که تابلوهایش را صرفاً با پاشیدن رنگ روی بوم می‌ساخت، با حمایت مالی مدیران موزه در خرید آثارش، به هنرمند «ایده‌آل» کنگره آزادی فرهنگی بدل شد. نمایشگاه‌های متعددی با هزینه سنگین برای ارائه هنر آبستره در اروپا بر پا شد؛ منتقدین دست به‌کار شدند و مجلات هنری ملامت از مقالاتی در ستایش این سبک هنری شدند. ترکیب منابع مالی موزه هنرهای مدرن و بنیاد فیرفیلد که توسط سیا اداره می‌شد، توانست بر روی سلاطین زیبایی‌شناسی سرتاسر اروپا تأثیر بگذارد.

از نقاشی آبستره یا به قول جورج کنان «هنر آزاد» برای حمله به هنرمندان اروپائی که به لحاظ سیاسی متعهد بودند، استفاده شد. «کنگره آزادی فرهنگی» در اقدامی صریحاً سیاسی تمام توانش را بر برتری دادن به نقاشی آبستره در مقابل زیبایی‌شناسی واقع‌گرا (رئالیستی) و تجسمی به کار گرفت. به قول سندرز: «ویژگی نقاشی امریکائی در جنگ سرد فرهنگی، نه موفقیت در پذیرش آن به عنوان هنری متداول، بلکه این واقعیت بود که جنبشی که قویاً خود را «غیرسیاسی» اعلام می‌کرد، تا این حد محتوائی سیاسی داشت.»

سازمان سیا به همراه مؤسسات فرهنگی خود عمیقاً توانست نظرگاه‌های هنری بعد از جنگ را شکل دهد. بسیاری از نویسندگان، شاعران، هنرمندان و موسیقی‌دانان معروف خود را فارغ از سیاست، و معتقد به فلسفه «هنر برای هنر» اعلام کردند. این اندیشه جزمی که هنرمند یا روشنفکر «آزاد» به معنای فردی به دور از هرگونه تعهد سیاسی است، برتری یافت و تا به امروز نیز رواج دارد.

چپ نو در دوران ما

دخالت سازمان سیا در زندگی فرهنگی اروپا، امریکا و کشورهای دیگر نتایج درازمدت ژرفی داشته است. بسیاری از روشنفکران، دقیقاً به دلیل عملکرد در محدوده تعیین شده توسط آن سازمان به مقام و شهرت دست پیدا کردند. بسیاری از نام‌های شناخته شده در فلسفه، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، و هنر از طریق مجلات و کنفرانس‌هایی که توسط آن سازمان تأمین مالی می‌شد، در میان عامه مردم به شهرت رسیدند. حتی امروزه نیز در بسیاری از کشورها، تعریف «حقیقت» و «کمال» و انتخاب افراد برای کرسی‌های استادی در دانشگاه‌ها، ریاست موزه‌ها و بنیادها، نه به دلیل برتری و یا مهارت آنها، بلکه تنها با میزان تبعیت از خط مشی سیاسی و اشنگتن تعیین می‌شود.

در زمان جنگ سرد لفاظی‌ها و فریادهای ضد ستالینی چپ ساختگی در اروپا و امریکا و ادعاهای آنها در حمایت از ارزش‌های دموکراتیک و آزادی، پوشش ایدئولوژیک مفیدی بود برای جنایت‌های فجیع غرب در آن دوران. در حملات اخیر ناتو به کشورهای چون یوگسلاوی، لیبیا و سوریه، که به کشتار هزاران هزار انسان و آوارگی میلیون‌ها انجامید، نیز مورد حمایت پاره‌ای از چپ‌های دروغین قرار گرفت. اگر ضد ستالین‌گرایی در دوران جنگ سرد افیون چپ دموکراتیک بود، امروز «مداخله‌جویی بشر دوستانه» موجب نشنگی چپ ساختگی می‌شود.

کارزار فرهنگی سازمان سیا، الگوی امروزین روشنفکر به ظاهر غیرسیاسی را آفرید. شخصیتی دانشگاهی، هنرمند و یا روشنفکر که کاملاً از مبارزات مردمی کناره گرفته و میزان ارزش او با فاصله‌اش از طبقات زحمتکش و نزدیکی‌اش به بنیادهایی به اصطلاح «وزین» سنجیده می‌شود. از دید سازمان سیا، روشنفکری موفق است که به جای نوشتن در مورد مبارزه طبقاتی، استثمار طبقاتی و امپریالیسم امریکا، به جای «ایدئولوژیک» نوشتن، باید از آنچه که به عنوان «عینیت» به او دیکته می‌شود، بنویسد.

اثر زیان‌بار و دیرپای شگفتی که جماعت «کنگره آزادی فرهنگی» سازمان سیا، از خود بر جای گذاشت، نه دفاع مشخص آنها از سیاست‌های امپریالیستی ایالات متحده، بلکه موفقیت آنها در تلقین این طرز فکر بر نسل‌های بعدی بود که شخص روشنفکر هرگز نباید در رسانه‌های سیاسی و فرهنگی با نفوذ هیچ‌نوع بحث جدی در مورد امپریالیسم مطرح نماید. مسأله بر سر جهت‌گیری روشنفکر و یا هنرمند امروزی بر له یا علیه این یا آن قضیه نیست. مشکل اعتقادی فراگیر در بین نویسندگان و هنرمندان این است که موسیقی، نقاشی و نوشته‌های آنان نباید حامل هیچ‌گونه محتوای سیاسی و یا ضد امپریالیستی باشند. گوئی تنها در این صورت است که اثر آنها می‌تواند مقبولیت هنری قابل اعتنائی داشته باشد. موفقیت سیاسی دیر پای سازمان سیا، اقتناع روشنفکران به این امر است که تعهدی جدی و پایا به چپ، با

هنر و دانش‌پژوهی جدی ناسازگار است. امروزه در اوپراها، تئاترها، نمایشگاه‌های هنری و هم چنین در گردهمائی‌های تخصصی دانشگاهیان، ارزش‌های جنگ سرد سازمان سیا آشکار و غالب است: کمتر کسی جرأت اعلام برهنگی امپراتور را دارد.

منابع

- “City Builders and Vandals in Our Age” & “Saxton lectures 2.3” By Caleb Maupin
- “The CIA and The cultural war revisited” By James Petras
- “Isaac and Isiah” By David Caute

توضیحات

1. Emmet Till 2. Congress for cultural Freedom
3. nytimes.com/2009/09/19/us/politics/19kristol.html 4. Encounter
۵. مجله «اندیشه و هنر» به سردبیری دکتر ناصر وثوقی نیز ناشر مقالات و آثار بسیاری از نویسندگان کنگره آزادی فرهنگی، در ایران بود
۶. به نقل از مقاله جیمز پتراس در نقد این کتاب در بیست منابع مقاله.
7. Braden 8. Cord Mayer 9. David Caute “Isaac and Isiah”
۱۰. AFL-CIO: اتحاد میان فدراسیون کارگران امریکائی و کنگره سازمان‌های صنعتی.
11. Museum of Modern Art 12. Non-figurative

دانش و امید، شماره ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۱